نفی تشبیه به ممازجت در عین معرفت به معیت خداوند متعال با اشیاء

- مثال روح و بدن، مثل اعلی برای خداوند متعال
- ممازجت ماهیت و وجود در برخی از تقریرهای اصالة الوجود

مثال روح و بدن، مثل اعلی برای خداوند متعال

اگر خدای متعال در هر چیزی هست، اما مطلق الممازجة، تشبیه است و خدای متعال از این معیت ممازجی بریء است، خُب، پس چه بگوییم؟ اصل اینکه حضرت علیه السلام فرمودند: «یکون فیها»، تعطیل را نفی کردند. تعطیل را نفی کردند، به چه معنا است؟؛ یعنی نمیگویند ما راجع به خداوند متعال نمیتوانیم هیچ حرفی بزنیم. حضرت علیه السلام حرف زدهاند. خداوند، با همه هست؛ این را میگویند. اما تشبیه ممازجت را نفی کردهاند. حالا چه بگوییم؟ اینجا است که واقعیت اثباتش، به آن صورت که واقعیت امر هست، همانطوری که ذات خداوند متعال به درک حصولی درک نمیشود، اثباتش هم درک نمیشود. چون مختص به خودش است. فقط خودش میداند به چه صورت همهجا حضور دارد. تعطیل نیست، میدانیم که حضور دارد، اما به چه صورت؟ اثبات آن به چه صورت است؟ نمیدانیم؛ بلاکیف است. «بلاکیف» یعنی چه؟ «هو مع کل شیء بلاکیف»؛ یعنی کیفیت ندارد. او طوری نیست که شما با یک مفهوم، بتوانید مفهوم را بیان کنید. اما «وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ»، خیلی جالب است؛ خدای متعال ولو مثل ندارد و با این مسائل اثباتی نمیتوانیم خود او را بیاوریم، اما میتوانیم مَثَل بزنیم. مَثَل از آنهایی است که این مطالب را آشکار میکند.

مثال روح را عرض میکنم؛ توضیح بیشتر آن بماند برای جلسهی بعد. من عرض کردم یک جور مزاج، سریان آب در درخت است. سریان آب در درخت، چه جور سریانی است؟ سریانی است که این جزء آب که در شاخه هست، با آن جزء آب که در ریشه و برگ هست، متفاوت است. اینها که یکی نیستند. ما یک نوع در نظر میگیریم؛ آب. آب در درخت ساری است؛ ولی آب در دست راست درخت با آب دست چپ، دو آب است یا یک آب است؟ دو آب است. این آبها که به هم مربوط نیستند. ولو آب، در همهی درخت ساری است [اما یکی نیستند].

حالا به روح و بدن بیایید. وقتی در دست راستتان یک احساس دارید، میگویید دست راست من. بعد دست چپ را میگویید دست چپ من. این من که در هر دو دست حاضر است، دو آگاه است یا یک آگاه؟ یک آگاه. این همان «وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ» است که میگوییم. یعنی ما برای حضور اثباتی خداوند متعال، درست است که میگوییم آب در درخت سریان دارد، اما آن سریان پیزوری است. اگر میخواهید مثال بزنید تا بفهمید که چطور او در همه حضور دارد، مَثَل بهتر - المثل الاعلی - را بیاورید. یعنی مثلهایی که میخواهید برای خداوند متعال بیاورید، بهترین مثل باشد تا او را از نقص و فهم تشبیهی دور نگه دارید. این مثال را چه جهت خوب است؟ از این جهت که نفس، بدن دارد برای خداوند متعال خوب نیست. اما از این جهتی که میگویید یک امر است که در دو جا و در آن واحد با هم حضور دارد و آگاه است. از این جهتش خوب است. یک خدای محیط بسیط قادر علی الاطلاق است، ولی همه جا، همان یکی حاضر است. خدای در سنگ با خدای در آب با خدای در انسان تفاوتی ندارد. یک موجود بسیط است اما در همه حاضر است. فقط همین جهت خوب است. مَثَل از یک جهت مقرّب است و از هزار جهت مبعد است. مَثَل روح و بدن برای این جهتش مقرب است؛ میگویید خودت داری میبینی که یک وجود در دو جا حاضر است. همین که ندیدی میتوانی جلو بروی. امروز نشد جهت «وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ» را توضیح بیشتری بدهم. ان شاء اللّٰه بماند برای جلسهی بعد.

ممازجت ماهیت و وجود در برخی از تقریرهای اصالة الوجود

شاگرد: در اصالة الوجود، ماهیت را سراب میدانند. وجود تمکن دارد و ماهیت دیده میشود اما سراب است.

استاد: ان شاء اللّٰه در جلسهی بعدی یادم باشد، عرض میکنم؛ ممازجت ماهیت و وجود، قبول است یا نه؟ شما میگویید: نه. ببینید در خود اصالت وجود، مبانی مختلفی هست. شاید هفت - هشت تقریر باشد. این یکی از تقریرها است. میگوید ماهیت، اعتباری محض است؛ اگر ما نبودیم، ماهیت هیچ بود. فقط تهِ آن وجود و اصالت آن میماند. یک مبنای دیگری را هم مرحوم حاجی در تعلیقه ی اسفار دارند. میگویند: خیر این نیست که ماهیت هیچ باشد. ماهیت، ظلالوجود است. به این معنا که اگر اذهان ما هم نبود، حدود الوجودات بودند. حدّالوجود است. حدّالوجود، از امور عامهای است که نفسالامریت دارد. ولو ذهن ما نباشد. این یک مبنای دیگری از اصالة الوجود است. روی آن مبنا نمیتوانیم، بگوییم ممازجت نیست. یعنی ظل و ذیظل به یک معنا، همراه هم هستند و معیت دارند.

و الحمدللّٰه ربّالعالمین و صلّی اللّٰه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.